

۱۷۹۷ که « ذوبوف » سردار روسی به قصد محاربه به سوی ایران لشکر می کشید، جوادخان بنا به اقتضای روز با وی از در دوستی و طاعت درآمد ولی اندکی بعد به دولت ایران اظهار انقیاد کرد و سر از فرمان روسیان باز زد، و شاهزاده گرجی و ( الکساندر ) را که از گرجستان فرار کرده و از راه گنجه عازم ایران بود با محبت و اعزاز تمام روانه ایران ساخت و سپس کوشش کرد تا با وسایل گوناگون اغتشاشاتی در گرجستان ایجاد کند و هم نمایندگان دولت روسیه را به فرونشاندن آنها مصروف سازد. حتی به قصبه « شمس الدین » حمله برد و آن را تسخیر کرد و قریب دوهزار تن از ساکنان ارمنی و مسلمان آن شهرک را به ایالت گنجه کوچانید. سیسیانوف ترسید که روزی خان گنجه از طرف دولت ایران تقویت و به منتزع ساختن گرجستان از روسیه تحریض شود. لذا به فکر حمله و تصرف و برانداختن حکومت آن افتاد. جوادخان موضوع را دریافت، چون برای مقابله با سیسیانوف نیازمند کمکهای مادی و معنوی بسیاری بود به « باباخان » شاه ایران، مراجعه و طلب یاری کرد. باباخان به مناسبت لشکر کشی به خراسان امکان مساعدت نیافت ولی قول داد که پس از فراغ از کار خراسان از کمک لازم دریغ نخواهد ورزید، ضمناً به خانهای قازاق فرمانی نوشت و دستور داد که برای مقاومت و جلوگیری از تجاوز و تعدی روسها با جوادخان متفق شوند و از یاری وی مضایقه نکنند. <sup>۱</sup>

در ۲۹ نوامبر ۱۸۰۲ سیسیانوف با شش هنگ سرباز مجهز به روستای شامخور وارد شد و نامه‌ای به مضمون زیر به حاکم گنجه فرستاد: « بدین وسیله علت گذشتن از حدود ایالت گنجه و لشکر کشی به این نقطه را اعلام می کنم: اولاً سبب عمده این است که گنجه و حوالی آن در زمان پادشاهی « تامارا » در گرجستان، متعلق به دولت گرجستان بود، اجداد تو از ضعف و مسامحه پادشاهان گرجی سوء استفاده کردند و ایالت مزبور را تصرف نمودند. چنان دولت روسیه

۱- تا اینجا ترجمه به صورت تلخیص به عمل آمده است.

گرجستان را زیر حمایت عالی خود قرار داده است در تصرف شما ماندن ایالت کنبه هم که روزی متعلق به شاهان گرجی بود وجهی ندارد و برای دولت روسیه قابل تحمل نیست . ثانیاً من که به محض ورود به قفقاز نامه‌ای نوشته و پسر شما را به عنوان گروگان خواسته بودم ، پاسخ « از شاه ایران اندیشنا کم » داده ، بیعتی را که شش سال پیش ، هنگام توقف سپاهیان دلیر و نامور روس در کنبه ، به دولت روسیه نموده بودید ، نقض کردید . ثالثاً رضایت بازرگان تفلیس را که چندی پیش اموالشان ، از سوی اتباع آن عالی جناب غارت شده بود جلب نکردید . بنابه علل مزبور ، من به قصد کشودن کنبه به اینجا آمده‌ام ، می‌خواهم طبق قانون مذهب و رسم متداول اروپا تکلیف نمایم که بدون جنگ و خونریزی به فرمان و اطاعت امپراطور روسیه گردن نهید و گرنه کنبه کشوده خواهد شد و شما از هیچ لحاظ معاف و معفو نخواهید بود . اما در صورت فرمانبرداری و اطاعت ، از سوی امپراطور بزرگ روسیه قول می‌دهم که مشمول همه گونه مرحمت واقع شوید . در صورت رد تکلیف من ، قلعه کنبه مانند دژهای « وارشوا » ، « اوچاقوف » و « اسماعیل » منهدم و ویران خواهد گردید و اگر تا فردا ظهر پاسخ نامه واصل نشود ، کنبه را با تیر و شمشیر ویران خواهم ساخت و شما شجاعت مرا به رأی‌العین مشاهده و تصدیق خواهید کرد . »

جوادخان تکلیف سیسیانوف را رد کرد و برایش پاسخی به مضمون ذیل فرستاد... در زمان تاناکا کنبه هرگز متعلق به گرجستان نبود. بیعتی را که شش سال پیش کرده بودم انکار نمی‌کنم. این بیعت را از روی اجبار نمودم. آن موقع پادشاه ایران در خراسان بود ، نمی‌توانست به من یاری کند ، به این جهت صلاح کار را در بیعت دیدم ، اما اکنون الحمدلله پادشاه ایران در نزدیکی است . پس از رسیدن پاسخ نامه به سیسیانوف ، روسها مصمم شدند کار کنبه را با جنگ بکسره کنند.

در قلعه کنبه دوازده هزار نفر حاضر به دفاع بودند. سیسیانوف قلعه را محاصره و جنگ را آغاز کرد. محاربه اول در نزدیکی باغهای کنبه بین دیده بانهای جوادخان

وعسا کر روس رخ داد. در اینجا لشکریان جواد خان با کمال رشادت و جسارت جلو روسها را گرفتند و مقاومت سختی نشان دادند اما بعد عقب نشینی کردند و در قلعه جمع شدند. محاربه خونین شروع شد. موقعی که جنگ در باغها ادامه داشت سردار مشهور روسی «قوتلیاروسکی» سخت زخمی شد. روسها يك ماه قلعه را تحت محاصره و زیر آتش توپ قرار دادند. هر چند که هر روز عده معتنابهی از مدافعان غیر مسلمان گنجه به اردوگاه روسها فرار می کردند و از بابا خان نیز کمکی نمی رسید اما جواد خان با رشادت و متانت تمام پایداری می کرد. ولحظه ای از یاد اسلام و ایران غافل نبود. در ضمن محاربه سیسیانوف سه مرتبه به جواد خان نامه نوشت و تکلیف صلح کرد اما جواد خان در هر سه بار تکلیف سیسیانوس را رد نمود و در پاسخ یکی از نامه ها نوشت: «روسها کی و کجا نشان دادند که از حیث دلیری بر ایرانیان برتری دارند؟ بخت بد و ناسازگارگان برای مرگ و نابودی شمارا از «پتر بورگک» به قفقاز کشانیده است و این قضائی است که چاره پذیر نخواهد بود.» و در پاسخ یکی از نامه ها نوشته بود: «روی صلح و آشتی رانه، بلکه نمش مرا بر بالای قلعه می توانید دید.» روز به روز وضع لشکریان محصور جواد خان بدتر و پریشانتر می شد، به علت نبودن علیق هر روز اسبهای زیادی از بین می رفت، اهالی قلعه از حیث خوراک و مهمات در مضیقه بودند، جلو آبهای جاری داخل قلعه را نمش کشتگان مسدود و رنگ آنها را خونین می گردانید، اهالی گنجه که از استعمال آن آبها ناگزیر بودند غالباً مریض و با مرگ دست به گریبان می شدند، لیکن این پریشانی، جواد خان غیور را نذر ای نومید نمی ساخت، بلکه بیش از پیش تشجیع و تشویق می نمود. سیسیانوف در ۲۹ دسامبر مجلس مشورتی ترتیب داد و پس از شور و تبادل نظر تصمیم گرفت که به خان گنجه از نو تکلیف صلح کند. بنا به تصمیم شورا نامه ای به جواد خان ارسال کرد و آخرین مهلت دریافت پاسخ را ساعت ۱۲ روز ۳۰ دسامبر تعیین نمود و تهدید کرد که اگر تا وقت موعود جواب قطعی دریافت نشود، قلعه دوباره زیر آتش توپ قرار خواهد گرفت. شرایط پیشنهاد شده در ضمن نامه اینها بودند: «۱- باید حاکم گنجه از

دولت ایران روگردان شده ، ازدولت روسیه فرمانبرداری کند؛ ۲- هر سال بیست هزارمنات به امپراطوری روسیه پردازد؛ ۳- پسر خود حسین قلی خان را به عنوان کروگان به دربار روس اعزام دارد. درمقابل، به موجب این پیمان ، ایالت گنجه کمافی السابق در تصرف جوادخان باقی خواهد ماند.» جوادخان ضمن رد قطعی پیشنهاد سیسیانوف وفادار ماندن خود را تا آخرین نفس نسبت به ایران و اسلام متذکر شد و آماده بودن خود را برای ادامه جنگ اعلام داشت. سیسیانوف پس از دریافت پاسخ رد، سوم ژانویه فرمان داد تا شبانگاه قلعه را به شدت زیر آتش توپ بگیرند.

سپاه روس به دوستون تقسیم شده بود، يك ستون به فرماندهی سر تیپ «پور-تینیاغین» برای حمله به دروازه قره باغ<sup>۱</sup> و يك ستون به فرماندهی سر هنگ «قاریاغین» برای حمله به دروازه تفلیس مأمور گردیده بود. نیمه شب فرمان پیشروی صادر شد، هوا سرد و ظلمانی بود، هر دو ستون بانهایت احتیاط به حرکت در آمدند ، نزدیک دروازه ها رسیدند ، توپهای هر دو گروه آتش گشودند ، باران آتش باریدن گرفت ، گنجه ایها در مقابل روسها مانند شیر شوزه پایداری می نمودند، از بالای برج و روی حصار، گلوله و تیر و سنگ را چون باران می ریختند و برای اینکه سر بازان مهاجم را بهتر بینند کهنه های را که بر سر چوبها بسته بودند در نفت برده آتش می زدند و به سوی مهاجمان پرتات می کردند. خلاصه غرض توپها، صغیر گلوله ها، فریاد و ضجه اهل قلعه لحظه به لحظه بیشتر و بلندتر می شد، کسی سر از پا نمی شناخت ، خون در جویها جریان داشت و عفريت مرگ بر اهل قلعه سایه افکنده بود. نخستین کسی که به وسیله نردبان بالای قلعه رفت سر تیپ «پور تینیاغین» بود ، پشت سر او يك عده از سر بازان روس بالای قلعه رفتند و سه برج قلعه را اشغال کردند.

در این اثنا سر هنگ «قاریاغین» سر بازان خود را به دو گروه منقسم ساخت، يك گروه را در عقب نگهداشت و با گروه دیگر بر بالای قلعه رفت، دو برج دیگر را اشغال نمود. در یکی از این دو برج جوادخان بر روی توپی با جلادت و مردانگی با شمشیر

۱- یکی از دروازه های بزرگ قلعه .

عربان، حملات و تهاجمات روسیان را دفع می کرد؛ اما این مجادله چند دقیقه‌ای بیش دوام نیافت و سرانجام جوادخان دلیر بر زمین افتاد روسها جسدوی را قطعه‌قطعه کردند و از بالای برج بر زمین افکندند. ساعت هفت تمام برجها اشغال شد و هنگام ظهر روسیان بر همه قلعه تسلط یافتند، فرمان قتل عام صادر گردید، خونریزی ادامه یافت، روسها از هیچ گونه بیرحمی دریغ نکردند پانصد مسلمان را یکجا در مسجد بطور فجیع اعدام تیغ گذراندند. می گویند علت این معامله بیرحمانه این بود که یکی از جاسوسان ارمنی به سیسیانوف گفته بود «پانصد نفر ازگی در مسجد جمع شده‌اند که شبانه به سر بازان روسی حمله کنند.» روسها در این جنگ دوهزار تن از مسلمانان گنجه را به قتل رسانیدند و هزاران تن را زخمی و ناقص‌الاعضاء کردند و هجده هزار نفر را به ارسات گرفتند و خانه هزاران مسلمان دیگر را به باد یغما دادند و خاکستر نشین ساختند فرزند ارشد جواد خان گنجه‌ای را بیرحمانه کشتند و با وجود اینکه سیسیانوف ظاهراً دستوراً کید داده بود که نسبت به زن و بچه مدافعان تجاوز و بی‌احترامی نشود زن و بچه جوادخان را اسیر کردند، در شهر گردانیدند و شبانگاه در مسجدی جای دادند و سپس با کمال خواری و خفت به حضور سیسیانوف بردند.

سیسیانوف نام گنجه را عوض کرد و به «یه لیساره توپول» موسوم ساخت... «یه لیساره‌تا» اسم زن امپراطور روسیه بود و «پول» به زبان یونانی به معنی شهر است. مسجد جامع شهر را مبدل به کلیسا کردند و با مسلمین گنجه معامله‌ای نمودند که نظیر آن در تاریخ کمتر مشاهده شده است.

غنایمی که در این جنگ به دست سپاهیان روس افتاد عبارت از دوازده توپ بزرگ، شش توپ کوچک، پنج پوپ باروت و هزاران قبضه تفنگ و شمشیر و سایر وسایل و مهمات جنگی بود. ۱

\*\*\*

این فتح و خونریزی سردار روسی را پیش از پیش تشجیع کرد، دشکی، شروان، شوشی و قره باغ، را تصرف نمود، بر ایروان نیز حمله کرد، پادشاه ایران فرزند و ولیعهد خود عباس میرزا را با سپاهی گران برای فرونشاندن طغیان سیسیانوف به قفقاز اعزام داشت و خود نیز تا چمن سلطانیه با ایشان همراهی کرد. نیروی ایران در ایروان با سپاهیان سیسیانوف تلاقی نمودند، جنگ عظیمی در گرفت، روسها مقاومت سختی نشان دادند، لیکن حس انتقام ایرانیان به جوش آمده بود و چندی نکشید که سپاهیان روس چون مور و ملخ نارومار گردیدند. ایرانیان ایروان و گنجه و چند شهر دیگر قفقاز را به تصرف آوردند. سردار روسی سیسیانوف که فرار را برقرار ترجیح داده بود سپاهی تازه فراهم آورد، از راه اترلی و رشت قصد حمله به گیلان کرد. عباس میرزا به مقابله شتافت و سپاهیان روسی را مورد حمله قرار داد، لشکریان روس شکست خورده پا به فرار نهادند، عباس میرزا به تعاقب پرداخت، شهر باد کوبه را تصرف کرد و عرصه را بر سپاهیان نیمه جان روس چنان تنگ ساخت که سیسیانوف ناچار تقاضای صلح نمود. قبل از وصول تقاضای صلح سواران ایرانی در خارج شهر باد کوبه بر سیسیانوف دست یافتند و او را پیش حسین قلی خان حاکم باد کوبه بردند، حسین قلی خان بی رحمیها و فرمانهای قتل عامی را که از طرف سردار مغرور روسی صادر شده بود يك يك برایش بر شمرد و به نام کیفر و انتقام امر کرد سروی را از بدنش جدا ساختند. سر بریده را پیش فرمانده قوای ایران بردند و جسد را در بیرون شهر به خاک سپردند (به سال ۱۸۰۶ م.) و بدین طریق شعله مشتبهات نفس خونخوار و هوسرانی دیگر به خاموشی گرائید و داستانی تازه برای عبرت آیندگان، بر صفحه تاریخ ثبت گردید. ۱

## چند کلمه ترکی نادر در یک کتاب کهن پارسی

« فاما آن شرابها که از دانه‌کوها کنند، ترکان از گندم یکی شراب کنند نام آن شراب بگنی، اعنی ملکی، نیک قوت کند و نشاط آرد، ولکن بیماریهای عفونت اخلاط آرد. و یکی شراب دیگر کنند و بجای آب بکار دارند، و نشاط نیارد، ولکن جشنگی ببرد، نام آن سب سم، و دیگر نام آن سب سس. و یکی شراب کنند نام آن بخشی، و دیگر بخسم. و این هر دو شراب از گندم کنند، و اندکی نشاط آرد و هضم طعام را یاری کند و تشنگی بنشانند. و ایدر یکی شرابی کنند از ارزن. نام آن اخسه. این مست کند و اندکی نشاط آرد، ولکن معفن بود و اندکی باد بشکم اندر افکند و شکم برتام کند، و نیز سده کند. و یکی شراب دیگر کنند هم از ارزن، نام آن اغردخو. این مست نکند، لکن تشنگی بنشانند، و معده را ضعیف کند و بر سر معده دیر بماند و ترش گردد. » (هدایة المتعلمین فی الطب) ۱

موضوع این مقاله کوتاه بحث در باب هفت لفظی است که در حدود سال ۳۷۰ ه. ق. در زبان ترکان ساکن شهر بخارا و محتملاً دیگر شهرهای ماوراءالنهر رایج بوده است. این اسما چنانکه ملاحظه فرمودید نام شش نوع شراب است ظاهراً خاص ترکان مقیم آن سرزمین که سه یا چهار نوع آن را از گندم و دو نوع دیگر را

۱- هدایة المتعلمین فی الطب، تصحیح دکتر جلال متینی، انتشارات دانشگاه مشهد،

از ارزن تهیه می کرده‌اند. بعضی از این شرابها، هم مست کننده و نشاط آور بوده، و هم تشنگی را از بین می برده است. ولی برخی از آنها خاصیت مست کنندگی نداشته و فقط برای رفع تشنگی بکار میرفته است. بعلاوه سه گونه از این شرابهای ترکانه بزعم ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی البخاری مؤلف کتاب هدایة المتعلمین فی الطب، که خود وی در شهر بخارا با همین ترکان محشور بوده، بیماری‌زا نیز بوده است. اطلاعات ابوبکر اخوینی بخصوص درباره حد اقل يك نوع شراب تهیه شده از ارزن به نام «اخسمه» باید باصطلاح کاملاً «دست اول» باشد. چه درباره این شراب نوشته است که «ایدر یکی شرابی کنند از ارزن .....» طبیعی است که مقصود وی از لفظ «ایدر» در این جمله جز «بخارا» شهری دیگر نمی تواند بود. بعلاوه «اغر دخو» را هم می توان با توجه به قید «هم» در عبارت «ویکی شراب دیگر کنند هم از ارزن..» پس از عبارت مذکور در فوق، از شرابهای خاص ترکان بخارا دانست.

بکار رفتن این چند لفظ متداول در زبان ترکان ماوراءالنهر در متن فارسی بسیار کهن و معتبر هدایة المتعلمین فی الطب که در حدود سال ۳۷۰ هـ. ق. به قلم پزشکی بخارایی تألیف شده است، از دو نظر گاه برای اهل تحقیق قابل تأمل و مطالعه است.

نخست آنکه نشان می دهد چگونه با آغاز مهاجرت ترکان آسیای مرکزی به ماوراءالنهر حداکثر در حدود سال ۳۷۰ هـ. ق. اسمهای مربوط به چند نوع نوشیدنی مخصوص ایشان در شهر بخارا و با احتمال بسیار قوی در دیگر شهرهای ماوراءالنهر، که بتازگی وطن این بیکانگان ترک شده بود، متداول گردیده بوده است. به نظر نگارنده شاید این الفاظ، پس از اسمهای خاص ترکی و نام چند حر به به زبان ترکی قدیمی ترین الفاظ رایج در زبان ترکان ماوراءالنهر باشد که در متنی فارسی ضبط شده است و این نکته می تواند برای محققان این رشته باصطلاح «سرنخی» باشد تا با مراجعه به متون منظوم و منثور فارسی از قرن سوم هجری بعد تاریخ و سرگذشت

استعمال هر يك از لغات ترکی را در زبان و متون فارسی موجود مورد بررسی قرار دهند.

دیگر بهره‌ای که محققان، و بویژه آنانکه در رشته «ترک‌شناسی» به پژوهش مشغولند، می‌توانند از عبارات منقول از کتاب هدایة المتعلمین فی الطب مذکور در فوق ببرند، آنست که ایشان برای نخستین بار در متنی بسیار کهن به زبان فارسی که سال‌های پیش از کتاب دیوان لغات الترك که در سال ۱۳۶۶ ه. ق. بتوسط محمود بن‌الحسین بن محمد الکاشغری تألیف شده است با چند لفظ متداول در زبان ترک‌کنان ماوراءالنهر و معنی دقیق آنها آشنا می‌شوند که لا اقل يك یا دو لفظ از این هفت کلمه - بنا به قول ابوبکر اخوینی بخاری - در زبان ترک‌کن ساکن شهر بخارا رایج بوده است.

بنده نیز درباره این هفت لفظ چند موضوع را قابل بحث می‌داند:

۱- درباره ضبط این کلمات نکته‌های ذیل را باید بعرض برسانم:

الف - در نسخه خطی کتاب هدایة المتعلمین فی الطب محفوظ در کتابخانه فاتح هیچ يك از این کلمه‌ها مشکول کتابت نشده است.

ب - ضبط دو کلمه «بگنی» و «اخسمه» در هر سه نسخه خطی کتاب مزبور یکسان است.

ج - کلمه «سب سم» در دو نسخه محفوظ در کتابخانه بادلیان آکسفورد و کتابخانه ملی ملک متفاوت است:

نسخه کتابخانه بادلیان : سب سم .

نسخه کتابخانه ملی ملک : سب سم .

۱- تا کنون از کتاب هدایة المتعلمین فی الطب سه نسخه خطی با مشخصات زیرین

معرفی گردیده است : نسخه کتابخانه بادلیان ، آکسفورد به نشانه M. S. pers. c. 31

مکتوب به سال ۱۳۷۸ ه. ق. ؛ نسخه کتابخانه فاتح ، استانبول ، به شماره ۳۶۴۶ ، مکتوب به

سال ۱۳۵۱ ه. ق. ؛ نسخه کتابخانه ملی ملک ، تهران ، به شماره ۴۵۰۹ (به نام: کتابی در طب)

محملاً مکتوب در قرن ششم هجری قمری .

د- در ضبط چهار کلمه دیگر در سه نسخه خطی هدایة المتعلمین تفاوت‌هایی اندک جز در يك مورد - مشهود است :

نسخه کتابخانه بادلیان : سب سس ، بخسی ، بخسم ، اغردخو .

نسخه کتابخانه فاتح : سب سس ، بخسی ، بخسم ، اغردجو یا اغردحو .

نسخه کتابخانه ملی ملک : سب سش ، نجشی ، نخشم ، غرت .

بدین جهت اختلاف ضبط پنج کلمه مذکور نیز باید مورد توجه صاحب نظران قرار گیرد. چه تشخیص صحیح از سقیم و تلفظ درست آنها برای بنده ممکن نیست. بعلاوه چون بجز يك مورد در بقیه موارد اختلافها مربوط به نقطه حرف‌هایی مانند «س» ، «ب» ، «خ» است ، تصحیف و خطای کاتبان را نیز نباید از نظر دور داشت.

۲- بطوری که از عبارت منقول از هدایة المتعلمین برمی آید ظاهراً دو لفظ « سب سم » و « سب سس » با یکدیگر مترادف بوده است.

۳- از هفت لفظ مورد بحث فقط سه کلمه اخسمه ( و با ضبط‌های : آخسمه ، اخسمه ، آخشمه ) ، بخسم ، بگنی در لغت نامه‌های فارسی بدین شرح ذکر شده است :

اخسمه : در فرهنگ‌های فارسی درباره معنی این کلمه و ضبط‌های دیگر آن نوشته‌اند شرابی است مفیر که از آرد برنج یا جو یا ارزن و امثال آن ، یا از برنج و ارزن وجود نظایر آن سازند. (رك. برهان قاطع ، انندراج ، جهانگیری ، مؤیدالفضلا ، شعوری ، فرهنگ نفیسی ، لغت نامه دهخدا ، فرهنگ معین)

بخسم : در بعضی فرهنگها آنرا شراب یا شربت‌ی خوانده‌اند که از گندم سازند ولی در چند فرهنگ دیگر نوشته‌اند شرابی است که آرد گندم و ارزن و امثال آن تهیه کنند. (رك. برهان قاطع ، انندراج ، جهانگیری ، سروری ، انجمن آراء ، شمس اللغات ، فرهنگ نفیسی ، لغت نامه دهخدا ، فرهنگ معین)

بگنی : شرابی که از برنج و ارزن و جو و امثال آن سازند و آنرا بید و بوزه نیز خوانند. (رك. برهان قاطع ، انندراج ، جهانگیری ، رشیدی ، منتهی الارب ،

انجمن آراء، فرهنگ نفیسی، لغت نامه دهخدا، کلیات شمس تبریزی تصحیح فروزانفر، فرهنگ معین).

بعلاوه در فرهنگهای فارسی این چهار بیت از سوزنی سمرقندی و نزاری و مولانا جلال‌الدین بعنوان شاهد استعمال دو کلمه «بنخس» و «بگنی» آمده است:

مست گشتم ز جرعه بگنی      شد مزاحم ز بنک مستغنی

نزاری

خری که آبخورش زیر ناودان عصیر

علف عصاره بگنی و بنخس و شوشو

سوزنی

بگنی و بنخس خوردند و زان شوند مست و خراب

ز اب تماجی که باشد سردوبی نیکوزد سیر (کذا)

سوزنی

بنخور بی رطل و بی کوزه میی کو بشکند روزه

نه زانگور است و تر شیره نه از بگنی نه از بنخس

مولانا جلال‌الدین

۴- در هیچ يك از فرهنگهای مذکور در فوق درباره اصل این سه کلمه که از

چه زبانی است توضیحی داده نشده است جز در فرمود سار ناظم الاطباء که مؤلف آن هر سه کلمه را فارسی دانسته است.

۵- شادروان دکتر محمد معین نیز در ذیل خود بر برهان قاطع هیچ توضیحی

در باره اصل این کلمات نداده است.

۶- هیچ يك از این هفت کلمه در کتاب لغت فرس اسدی و نیز در کتاب الابنیه

عن حقایق الادویه نیامده است.

۷- چنانکه گذشت در لغت نامه‌های فارسی کلمات: سب سم، سب سس (یا:

سب سش) ، بنخسی (یا: نجشی) - ، و اغردخو (یا: اغردجو ، اغردحو ، غرت) نیامده است .

۸- در دیوان لغات الترك کاشغری<sup>۱</sup> از هفت کلمه مورد بحث فقط سه کلمه: بگنی Bagni ، بخسیم Buxsum ، و اغرتغو Agartgu ذکر شده است . ولی نام دیگر شرابه‌های مذکور در عبارت هدایة المتعلمین: اخسمه (یا آخسمه، اخسمه، آخشمه)، سب سم که به نام سب سس (یا: سب سش) نیز معروف بوده است و بنخسی (یا: نجشی) در این کتاب نیامده است.

۹- با توجه به توضیحی که مؤلف هدایة المتعلمین در مورد تهیه کنندگان این شش گونه شراب داده است هیچ گونه شك و تردیدی باقی نمی‌ماند که حداقل چند نوع از این شرابه‌ها را «ترکان» مقیم ماوراءالنهر می‌ساخته‌اند: زیراوی در آغاز سخن بصراحت گفته است «فاما آن شرابه‌ها که از دانکوها کنند ترکان ...» و فعل «کنند» که چهار بار در قسمت اول این عبارت آمده است همه به شرابه‌هایی برمی‌گردد که ترکان از دانکوها می‌ساخته‌اند . و دو نوع شراب دیگر که اخوینی بخاری به نامهای اخسمه و اغردخو خوانده و با قید «ایدر» کنند آورده است به نظر بنده باز از ساخته‌های ترکان آن نواحی بوده است. در نتیجه چنانکه گذشت می‌توان پذیرفت هر شش نوع شراب مورد بحث مخصوص ترکان بوده است.

۱۰- از طرف دیگر طبیعی است که هر قومی بر آنچه ساخته و پرداخته اوست نامی به زبان خود می‌نهد ، و طبیعی است که ترکان نیز در آن روزگار بایست شرابه‌هایی را که از گندم و ارزن می‌ساخته‌اند به زبان خود نامگذاری کرده باشند . ذکر سه لفظ از این هفت کلمه در دیوان لغات الترك نیز شاهدهی است

۱- از استاد علامه مجتبی مینوی که اطلاعاتی درباره کلمه «اخسمه» در اختیار این بنده قرار داده‌اند ، و نیز از آقای دکتر مؤیدی استاد دانشگاه فردوسی که در مراجعه به متن ترکی دیوان لغات الترك مرا یاری کرده‌اند سپاسگزارم .

صادق بر این مدعا که حداقل این سه لفظ بزعم مؤلف کتاب لغات الترك تر کی بوده است .

نتیجه : از هفت کلمه مورد بحث فقط سه لفظ : اخسمه ، بخسم ، بگنی در بسیاری از فرهنگهای فارسی متأخر، و سه کلمه اغرتقو ، بخسم ، بگنی در دیوان لغات الترك کاشغری آمده است ، و سه کلمه دیگر : سب سم ، سب سس ، بخسی در فرهنگهای فارسی یا تر کی مورد مراجعه بنده ذکر نشده است. با آنکه ناظم الاطباء سه کلمه : اخسمه ، بخسم ، بگنی را فارسی دانسته و در دیگر فرهنگهای فارسی در باره این سه کلمه که به چه زبانی است اشاره ای نشده ، و چنین می نماید که مؤلفان فرهنگهای مذکور نیز این کلمات را فارسی می دانسته اند، به نظر نگارنده این سطور با توجه به آنچه مذکور افتاد ، هر هفت کلمه : اخسمه ، اغردخو (یا : اغرتقو) ، بخسم ، بخسی ، بگنی ، سب سم ، سب سس تر کی می نماید . آن هم از الفاظ تر کی رایج در نیمه دوم قرن چهارم هجری در ماوراءالنهر .



مهدی محقق

## جنبه‌هایی از سند بر اساس برخی از متون جغرافیایی اسلامی

غریبی می‌چه خواهد یارب از من      که با من روز و شب بسته است دامن  
به سند انداخت گاهم که به مغرب      چنین هرگز ندیدستم فلاخن<sup>۱</sup>  
شهرت سرزمین سند چندان بوده که در زبان برخی از شاعران همچون  
ناصر خسرو مهمترین نقطه در مشرق به شمار می‌آمده و در برابر مغرب به کار  
می‌رفته است و نیز همو وقتی می‌خواهد به جستجوی حقیقت بپردازد از هفت منبع  
علم و دانش یکی سرچشمه علم «سندی» را یاد می‌کند:

برخاستم از جای و سفریش گرفتم      نر خاتم یاد آمد و نر گلشن و منظر  
از پارسی و تازی و ز هندی و ز ترک      و ز سندی و رومی و ز عبری همه یکسر<sup>۲</sup>  
جغرافی‌دانان اسلامی که دنیا را به اقلیم‌های مختلف تقسیم کرده‌اند اقلیمی  
جداگانه را بعنوان سند یاد کرده و در باره آن به تفصیل شرح داده و اشاره به  
جنبه‌های مختلف این سرزمین کرده‌اند. از جمله حدود سند که از مشرق به دریای  
فارس و از مغرب به کرمان و بیابان سجستان و از شمال به شهرهای هند و از جنوب

۱- دیوان ناصر خسرو (ص ۳۹۸)

۲- دیوان ناصر خسرو (ص ۵۱۰)

به بیابان میان مکران و قفص (= کوچ) می پیوسته است<sup>۱</sup> و نیز تقسیم اقلیم سند است به پنج کوره مکران و طوران و سند و ویهند و قنوج و از جهت آنکه اقلیم‌ها یکدیگر پیوستگی پیدا می کنند مکران و ملتان نیز داخل این اقلیم بوده است. هر يك از این پنج کوره دارای قصبه و شهرهایی بوده است. بنجبور قصبه مکران و منصوره قصبه سند و قزدار قصبه طوران و ویهند و قنوج و ملتان خود قصبه بوده است.<sup>۲</sup>

این سرزمین در زمان حجاج بن یوسف بتصرف مسلمانان درآمده او محمد بن القاسم ابن محمد بن الحکم الثقفی را عهده دار جنگ اکراد فارس کرد و پس از آنکه آنان را شکست داد و به ولایت سند گماشته شد و سند همدرا فتح کرد و سپهسالاری لشکر را عهده دار بود و بهمین مناسبت در باره او گفته شد:

الن السماحه و المروه و الندی      لمحمد بن القاسم بن محمد

قاد الجیوش لسبع عشرة حجة      یا قرب ذلك سودداً من مولد<sup>۳</sup>

و همین محمد بن القاسم بوده است که شیراز را مرکز سپاه و منزل ولات فارس قرار داده است.<sup>۳</sup>

در کتابهای اساطیری کهن ایرانی توجه باین سرزمین فراوان بوده است از جمله آنکه نقل می کردند که جمشید هفت نهر را حفر کرده است از جمله سیحون و جیحون و فرات و دجله و نهر مهران در زمین سند و این داستان در مؤلف البدء و التاريخ شگفت آمده و گفته این امر ناممکن است مگر اینکه گفته شود که جمشید آب این نهرها را بر زمین‌های این بلاد کشید و آنها را آبادان کرد.<sup>۴</sup> و نیز در باره نهر مهران سند این داستان شایع بود که از نهر ییل سرچشمه گرفته

۱- سورة الارض . ابن حوقل ( ص ۲۷۴ )

۲- احسن التقاسیم . مقدسی ( ص ۲۷۴ )

۳- میون الاخبار ابن قتیبه . ج ۱ ( ص ۲۲۹ )

۴- البدء و التاريخ مقدسی . ج ۴ ( ص ۶۰ )

است به دلیل آنکه تمساح در هر دو نهر فراوان بوده است <sup>۱</sup> .  
در ارتباط کهن ایران و سند باید از روایت ابن خرداداد به یاد کرد که گفته  
است : از جمله سلاطینی که بوسیله اردشیر «شاه» نامیده شده اند مکران شاه در  
سند بوده است <sup>۲</sup> .

سرزمین سند سر راه هند و خراسان بوده و مسافرائی که از مشرق عزم سفر  
به مغرب داشته اند از سند می گذشته و بخراسان می آمده اند <sup>۳</sup> و همچنین بازرگانان  
یهودی که به زبانهای عربی و فارسی و رومی و فرنگی و اندلسی و صقلایی سخن  
می گفته اند و از شرق به غرب و از غرب به شرق سفر می کرده اند . از غرب  
خدم و جواری و غلمان و دیباج و پوست خز و فرا و سمور و شمشیر به شرق  
می آوردند و از شرق مشک و عود و کافور و دارچین و غیر ذلك به غرب حمل می-  
کردند از سند می گذشتند <sup>۴</sup> و نیز بازرگانان روس از اندلس به طنجه و افریقا  
و مصر و دمشق و کوفه و بغداد و بصره و اهواز و فارس و کرمان می آمدند و سپس  
از سند به هند و چین می رفتند <sup>۵</sup> با چنین موقعیت جغرافیایی است که سند مرکز  
زبانهای متعدد و آداب و رسوم مختلف و فرهنگهای گوناگون بوده است . درباره  
زبانهای این ناحیه نوشته است که در نواحی مکران زبان فارسی و بلوچی رایج  
بوده است <sup>۶</sup> . در مولتان به فارسی قابل فهم سخن می گفته اند <sup>۷</sup> و در منصوره که  
قصبه سند بوده است بزبان عربی و سندی تکلم می کرده اند <sup>۸</sup> . ابوریحان بیرونی  
در کتاب الصیدیه خود در بسیاری از موارد که نام داروها و گیاهها را می برد نام  
هندی و نام سندی آنها را جدا گانه یاد می کند مثلاً هنگام ذکر «دارفلفل» گوید

۱- مروج الذهب مسعودی ( چاپ پاریس ) ج ۱ ( ص ۲۰۶ )

۲- المسالك و الممالك ( ص ۱۷ )

۳- مروج الذهب ج ۱ ( ص ۳۴۹ )

۴- المسالك و الممالك ( ص ۱۵۳ )

۵- المسالك و الممالك ( ص ۱۵۵ )

۶- احسن التقاسیم ( ص ۴۷۸ ) و سورة الارض ( ص ۲۸۰ )

۷- احسن التقاسیم ( ص ۴۸۰ )

۸- احسن التقاسیم ( ص ۴۸۹ )

بالهنديه و پی پلي ، و بالسنديه دست فقل ،<sup>۱</sup> و نیز شاعران بزرگی از این سرزمین برخاسته‌اند که به زبان فارسی و زبان عربی شعر گفته‌اند و همچنین دانشمندان بزرگی که با تالیفات خود در علوم مختلف اسلامی دین خود را نسبت به فرهنگ و معارف اسلامی ادا کرده‌اند مورخان و جغرافی دانان اسلامی در کتاب‌های خود در باره سند به تفصیل بحث کرده‌اند از جمله بلاذری در فتوح البلدان و ابن خرداد به در المسالك و الممالك و ابن الفقیه در کتاب البلدان و ابودالفدر الرساله الثابیه و رامهرمزی در عجائب الهند و مسعودی در مروج الذهب و اصطخری در المسالك و الممالك و ابن حوقل در صورقا الارض و مقدسی در احسن التقاسیم و بیرونی در مال الهند و ابن رسته در الاعلاق النفیسه و قدامة بن جعفر در کتاب الخراج و زکریای قزوینی در آثار البلاد و یاقوت حموی در معجم البلدان و همچنین قاضی ابوالمعالی اطهرالمبارکبوری در کتاب نفیس خود تحت عنوان رجال السند و الهند که به سال ۱۹۵۸ در بمبئی چاپ شده نام بسیاری از شاعران و نویسندگان و ادیبان و مورخان و محدثان و مفسران و سایر علمای سند را با ارجاع به منابع موثق یاد کرده‌است. مقدسی در آغاز که در باره اقلیم سند به سخن می‌پردازد می‌گوید این اقلیم اقلیم زر و بازرگانی‌ها و عقاقیر و آلات و فایده و خیرات و ارزاز و موز و اعجوبات است و در آنجا ارزانی و وسعت و نخل و تمر و عدل و انصاف و سیاست و جود دارد و خصائص و فوائد و بضاعات و منافع و مفاخر و متاجر و صناعات از آنجا خیزد.<sup>۲</sup> در باره محصولات و امتعه سرزمین سند که مقدسی بدان اشارت کرده است مناسب است که از یک شاعر سندی استمداد جسته شود. این شاعر ابوالضلع سندی است که ابن الندیم در الفهرست از او یاد کرده و زکریای قزوینی ابیات زیر را از او درباره امتعه و محصولات این سرزمین نقل کرده است<sup>۳</sup> :

۱- الصیدنه (ص ۱۸۸)

۲- احسن التقاسیم (ص ۴۷۴)

۳- آثار البلاد (ص ۱۲۸)

لعمرى انہا ارض اذا القطر بہا ينزل  
 يصير الدر والياقوت والدر لمن يعطل  
 فمنہا المسك والكافور والعنبر والمندل  
 و اصناف من الطيب يستعمل من يتفل  
 و انواع الافاويه و جوز الطيب و السنبل  
 ومنها العاج والساج ومنها العود والصندل  
 و ان التوتيا فيها كمثل الجبل الاطول  
 ومنها البير والنمر ومنها الفيل و الدعقل  
 ومنها الكرك والبيفاء والطاووس والجوزل  
 و منها الشجر الراج و الساسم و الفلفل  
 سيوف مالها مثل قد استغنت عن الصيفل  
 و ارماع اذا ماهزت اهتز بها الجحفل  
 فهل ينكر هذا الفضل الاالرجل الاخطل

مقدسی هنگام نقل مذاهب اهل سند می گوید: بیشتر اهل سند اهل حدیث  
 هستند و قاضی ابو محمد منصورى<sup>۱</sup> را دیدم که داودی بود<sup>۲</sup> و تدریس و تصانیف داشت  
 و کتاب های متعدد خوبی تألیف کرده بود و اهل ملتان شیعه هستند و در نماز حیمله  
 می گویند و در اقامت ثنای کنند<sup>۳</sup> و قصبه ها از فقیهان مذهب ابو حنیفه خالی نیست  
 و مالکی و معتزلی وجود ندارد و حنبلیان را هم عملی نیست و آنان بر طریق مستقیم  
 و مذاهب ستوده و صلاح و عفت هستند، خداوند آنان را از غلو<sup>۴</sup> و عصیت و هرج و فتنه

۱- منصورى نسبت به منصوره و این با منصورى نسبت به منصور خلیفه نباید اشتباه شود. اللباب فی تهذیب الانساب سیوطی (ص ۲۵۴).

۲- داودی منسوب به داود ظاهری که مخالف با رأی و قیاس بوده است.

۳- «حیمله» صیغه منحوت از جمله «حی علی خیر العمل» است. مناسفانه در متن به غلط «هیمله» چاپ شده است.

۴- در متن بطلط و علو، چاپ شده است.

آسوده گردانیده است<sup>۱</sup>. از این جا می توان استنباط کرد که شیعیان سند معتزلی نبوده اند در حالیکه در ایران شیعه همیشه تمایل به اعتزال داشته است و چنانکه می دانیم سلطان محمود غزنوی فردوسی را از صله محروم کرد بعلمت آنکه مخالفان او او را «رافضی» و «معتزلی» خوانده بودند و شکی نیست که نفوذ فقهای سند که ظاهری یا حنفی بوده اند هوادار مکتب اشعری بودند و اعتزال را مجال توسعه نبوده است.

در این جا مجال این نیست که نوشته های جغرافی دانان اسلامی مورد بررسی قرار گیرد. فقط در پایان یاد آور می شود که ایرانیان از دیر زمان توجه به سرزمین سند داشته اند.

چنانکه یاد شد زبان فارسی در این سرزمین رایج و مفهوم بوده است و ایرانیان چه آنکه اهل صنعت و بازرگانی بودند به این سرزمین می آمدند و در این باره همین بس که مقدسی مؤلف احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم که بهترین و مفصلترین گزارش را درباره جنبه های مختلف سند داده است اطلاعات و معلومات خود را از سه تن ایرانی به دست آورده است. آن سه تن عبارتند از:

۱- ابراهیم بن محمد فارسی. ۲- مردی که اهل علم و حکمت بوده و در شیراز و اهواز مجلس می گفته است. ۳- فقیهی که از اصحاب ابوالهیثم نیشابوری بوده است.<sup>۲</sup>

نتیجه سخن آنکه بر اساس کتاب های جغرافیایی اسلامی این سرزمین مرکز فرهنگ های مختلف و مفر علما و دانشمندان و منبع امتعه و محصولات مختلف بوده است و ایرانیان از دیر زمان با این سرزمین آشنا بودند و به مردمش علاقه می ورزیدند و نیز سهم فراوانی در معرفی فرهنگ این سرزمین داشته اند. امید است که این دوستی همیشه پایدار بماند.

۱- احسن التقاسیم (ص ۴۸۱)

۲- احسن التقاسیم (ص ۴۷۵)

سید محمد محیط طباطبائی

## وفا و یغما در حلقه ارتباط میان زواره و جندق

علاقه مندان به مجله ادبی یغما و مدیر ارجمند آن جناب یغمائی شاعر نامی عصر، برای ادای حق مودت بر آن شده اند که به مناسبت تصادف سال ۱۳۹۶ هجری با هشتادمین سال ولادت حبیب مجموعه ای از مقالات مختلف به قلم دوستان یغما و یغمائی گرد آورند و به صورت یادگار نامه ای تدوین و به ایشان تقدیم کنند. در ضمن از این خسته رنجور هم خواسته اند اثری در آن یادگار نامه به یادگار بماند. با همه ناتوانیها برای این که در جرگه یاران حبیب بی نصیب نیفتد، موضوعی ادبی و تاریخی برگزید که با یغما (نیای مادری حبیب) و شاعر همعصرش وفا (نیای مادری محیط) و ارتباط جندق و زواره بلکه عناصر مشترک دیگر اردستان و بیابانک بیمناسبت نباشد. هر چند خستگی اندیشه و فرسودگی جان و تن مجال پژوهش کافی برای تنظیم چنین مطلب دامنه داری نمیدهد ولی بنا بر آنکه درک هر چه بتوان یافت بر ترک آنچه نتوان دریافت تقدم دارد، گردهای ساده از این موضوع پیچیده فراهم آورد تا پژوهندگان محلی دیگر، در آینده به تکمیل آن همت گمارند.

### وفا و یغما

میرزا محمد علی وفا شاعر و طبیب زواره ای در اواخر دهه نهم از صد و دوازدهم هجری در شهر اصفهان به دنیا آمده و با خانواده اش از آنجا به زواره انتقال یافته بودند و او در آنجا به مکتب رفته و درس ادب آموخته بود.

میرزا ابوالحسن یغما شاعر و نویسنده خطاط جندقی دوران کودکی و جوانی را در خور یابانک و سمنان به سر برده و سپس در کاشان به محضر شرع ملا احمد نراقی از عذاب صحبت سردار سمنانی پناه جسته و نویسنده فتاوی در محضر افتای مفتی معروف عصر خود شده بود.

در موقعی که یغما از صحبت مرحوم ملا احمد نراقی فیض میبرد و فاهم برای رسیدگی بکار تیولی که در نظنز کاشان داشت بدان شهر رفت و آمد داشت و در موقع طرح مرافعه موقوفه مدرسه لطفعلی خان زواره در محضر شرع نراقی با یکدیگر کاملاً مربوط شدند.

میرزا محمد علی وفا در جوانی معلم دلباخته ادبیات ابراهیم خان پسر محمد حسین خان صدراعظم اصفهانی بود که وقتی داماد فتحعلی شاه شد، صدر برای اینکه وفا را از صحبت پسر عزیز خود و شاهد امام جدا سازد، سالی دو بیست تومان تیول از محل مالیات نظنز برای او از خزانه دولت معین ساخت و يك جاریه گرجی زیبایی به او بخشید و به اصفهانش فرستاد تا از دیدار پسرش دور بماند.

وفا در اصفهان خود را به سیف الدوله محمد میرزا متخلص به سلطان، پسر فتحعلی شاه که حاکم آن ولایت بود نزدیک کرد و کوشید تا با صدور فتوائی از مرحوم سید محمد باقر حجة الاسلام شفتی رقبات موقوفه مدرسه حاجی لطفعلی خان را در زواره از تصرف خریدارش میرزا سید حسین طبیب اردستانی حکیمباشی شاه بیرون آورده و تحویل وقف بدهد.

ورثه لطفعلی خان عرب عامری ترشیزی بانی مدرسه زواره و واقف رقبات موقوفه پس از فوت مرحوم واقف در خراسان نقطه ضعفی در کار تحقق امر وقف از حیث تسلیم رقبات موقوفه به وقف جستند و از مرحوم میرزای قمی صاحب قوانین حکمی دایر بر بطلان عمل به وقف گرفتند و آن را به اردستانی حکیمباشی شاه فروختند و در نتیجه مدرسه توبنیاد آن مرحوم را تعطیل و کار خیر پدر را موقوف داشتند. میرزا محمد علی طباطبائی وفا که همکار بی نصیب میر سید حسین طبیب در

فن طبابت به شمار می آمد ولی از راه شاعری شهرتی در دستگاه شاه و پسرانش به هم رسانیده بود به مخالفت با حکیمباشی برخاسته خود را مدعی دعوی وقف قرار داد و به اعطای سمت نظارت از طرف مرحوم حجة الاسلام این دعوی را تا مرحله نهائی رفع تصرف عدوانی خریدار تعقیب کرد. خریدار و فروشندگان موقوفه به اعتبار تعارض حکم میرزای قمی با فتوای جدید حجة الاسلام شفتی دعوی را به محضر شرع ملا احمد نراقی در کاشان بردند که یغما نویسنده نامدار در محضر او بود. نراقی حکم قمی را تأیید و فتوای سید شفتی را نقض کرد. ولی فوت نراقی و پیشرفت فوق العاده سید محمد باقر شفتی در عالم دین و سیاست سیف الدوله را ناگزیر از این داشت که رقبات موقوفه مدرسه را زیر نظر وفا از میرزا سید حسین بگیرد تا محصول آن را متولی و ناظر به مصرف مدرسه زواره برسانند.

متولی تالی واقف که مرحوم ملا عبدالعظیم بیدگلی کاشانی مقیم زواره بود در موقع تصرف عدوانی موقوفه از طرف ورثه واقف و فروش و خرید موقوفه خاموش نشست تا آنکه فعالیت مؤثر وفا که در طفولیت بر ملا عبدالعظیم درس خوانده بود او را دوباره در مقام تولیت ولی زیر نظارت وفا قرار داد. این امر بر او بیش از تصرف عدوانی حکیمباشی ناگوار افتاد. تا اینکه وفا از اصفهان به زواره بازگشت و در آنجا اقامت گزید و خار چشم رقیبان شد و خانه او محل اجتماع اهل فضل و ادب و ذوق قرار گرفت. وفا برادر کهنتری داشت میرزا احمد نام با تخلص «یموت» که شاعر و صوفی بود. درین هنگام رفت و آمد صوفیه محل به خانه او با اجتماع اهل ذوق و ادب درمهمانسرای وفا به هم در آمیخت و بهانه ای به دست مخالفان محلی از ملا عبدالعظیم و میرزا سید حسین طیب و میرزا عبدالباقی عامل دیوان اردستان داد و شکایت او را به عنوان سر حلقه اصلی صوفیان زواره به حجة الاسلام شفتی حامی او در دعوی موقوفه بردند که بر صوفیان زمان سخت میگرفت و حکمی بر ضد آنان صادر کرد. پسر ملا عبدالعظیم معهود که در اصفهان میزیست قطعه شعری نامربوط از وفا به عرض حجة الاسلام شفتی رسانید که آتش

غضب او را بر فروخت و وفا را مهدورالدم شناخت و دستور جلب سریع وفا را از زواره به حاکم وقت داد. سیف الدوله که با وفا نظر عنایتی داشت، وفا را بطور خفیه از جریان امر آگاه ساخت و به او مجال داد که نهفته خود را به اصفهان برساند و به خود سید پناه ببرد و از او رفع بدگمانی کند و در ضمن برادرش یموت را نیز مدتی از زواره دورسازد و صوفیان محل را نیز متفرق نماید. وفا به اصفهان آمد و قصیده‌ای در بیان احوال خود به عرض حجة الاسلام رسانید و ملامهدی‌پسر متولی موقوفه زواره هم از عهده ارائه مدرک اتهام و اثبات تهمت بر نیامد و وفا نه تنها مورد عفو بلکه مورد عنایت و توجه سیدرشتی قرار گرفت. وفا چون قلم تحریری منشیانه و ادیبانه داشت مأمور به توقف در حضور و جمع اشعار شعرائی شد که در وصف مرحوم سید یا مسجد نوساز او در بیدآباد شعری تقدیم کرده بودند. میرزا محمد علی وفا از ۱۲۴۴ تا ۱۲۴۹ در اصفهان توقف کرد و زندگانی زواره او بالتبع بر هم خورد. پسر چهارده ساله اش عبدالواسع صفا را که خط تحریری زیبایی داشت از زواره به اصفهان آورد و نسخه‌های متعددی از تذکره مآثر الباقریه که به نام حجة الاسلام تدوین کرده بود به خط او نویسانید که هم اکنون سه نسخه از آن در کتابخانه‌های خصوصی و عمومی طهران از کتابخانه خاندان سید در اصفهان بوسیله مرحوم داعی الاسلام به کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد منتقل گردید. وضع املاک و تیول او در ولایت اردستان و نطنز دستخوش تجاوز قرار گرفت و میر سید حسین میرزا عبدالباقی نایب الحکومه و مستوفی اردستان را برانگیخت تا در کار پرداخت وجوه تیول نطنز او اشکال به وجود آورد و در باطن پسران ملا عبدالعظیم هم که از نظارت وفا بر کار مدرسه و موقوفه‌اش دل خوشی نداشتند و در محل زیر نفوذ حکیمباشی و میرزا عبدالباقی قرار گرفته بودند در این کشمکش همدست ایشان شدند.

وفا ترجیح بند معروف خود را که مشتمل بر هجده بند و قریب سیصد و کسری ایات است در نکوهش و دشنام به میرزا عبدالباقی و حکیمباشی بالصراحه و پسران متولی مذکور بالکتابه سرود و چنان همگی را با چوب سخت سخن درشت

گرفت که ناگزیر شدند دست از تجاوز به تیول و ملك و كار نظارت او بردارند و این هجویه را گویا به سلطان محمد میرزای سیف‌الدوله تقدیم کرده باشد و از راه سلطان صورت آن به اوراق یغما راه یافته باشد .

یغما که در محضر نراقی کاشان با وفای طرف اصلی دعوی موقوفه مدرسه زواره آشنائی یافته بود و او را که برای تسویه کار تیول خود هر ساله به نطنز و کاشان در رفت و آمد بود از نزدیک میشناخت بعد از مرگ نراقی و انتقال یغما به اصفهان و تقرب در خدمت محمد میرزای سیف‌الدوله با وفا بیشتر مربوط و مأنوس گردید .

از یغما قطعه هجوی در باره وفا مانده که در برخی از نسخه‌های خطی هجویات یغما دیده میشود ، با این مطلع :

در کوچه شهنه از سر شوق      افتاد مرا گذر گذاره  
دیدم که وفا ادامه الله      دیری است که آمد از زواره ... الخ  
این هجو که در عین رکیکی خالی از عطایه دوستانه نیست نشان میدهد که اگر دیوان شعر وفا هم پس از خودش در اصفهان و از هم پراکنده شدن زندگانی خانوادگیش به دست پسر بزرگش افتاده و برجا مانده بود، امروز جواب این هجو یغما را از جنس ترجیع بند معروف « تا نشان است از قرمساقی » در دیوان وفا میدیدیم .

ترجیع بند هجویه وفا از باقی ( میرزا عبدالباقی ) و میرسید حسین و مخالفان دیگرش که با بند اول با ردیف « اردستان » چنین آغاز میشود :

نقشبند فضای اردستان	بست نقشی برای اردستان
نوبت اختیار باقی پست	شد بلند از فضای اردستان

.....

زده تا بوق بینوائی خلق	نیست جز این نوای اردستان
تا نشانست از قرمساقی	.....